



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)



# پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و هشتاد و نهم





خانم لیلا مظاہری



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۵ گنج حضور، بخش هشتم

گفت: مُفتی ضرورت هم تویی  
بی ضرورت گر خوری، مجرم شوی  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰

-مفتی: فتوا دهنده  
ای انسان، فتوا دهنده حکم ضرورت برای خوردن آنچه ذهنت در بیرون نشان می دهد، تو هستی و خودت  
بهتر می دانی که نیاز تو در به دست آوردن چیزها حقیقی ست و برای تو ضرورت دارد یا نه؛ اگر بدون  
ضرورت و اضطرار از آن چیز بخوری، همانیده شوی و بخواهی آن را به خودت اضافه کنی، مجرم و  
گناهکار می شوی.

— «بیت هندسی»

نکته: از خودمان سوال کنیم این چیزی را که از جهان می‌خواهیم قرض کنیم و به خودم اضافه کنیم، چه کمکی به من می‌کند؟ آیا این کار ضرورت دارد؟ آیا واقعاً ارزش من به آن است؟ یا ارزش من به این است که فضا را باز کنیم، آینه زندگی شوم و به زندگی زنده شوم؟ این جوهر و گوهر نو که در درون من با فضاگشایی خودش را نشان می‌دهد، ارزشش از همه چیز در جهان بیشتر است. آیا ضرورت دارد من به مردم بگویم مرا ببینید؟ مفتی و تشخیص دهنده آن هم خود من هستم. اگر شهوت کاذب بر من غلبه می‌کند، من هشیارانه محو لذت می‌کنم، نگاه می‌کنم و می‌گویم که من از لذت آن می‌گذرم. محو لذت مساوی ست با ترک عادت. پس به این ترتیب خیلی از عادت‌های خود را می‌توانیم ترک کنیم که مخرب هستند. من ذهنی مخرب است با عادت‌ها و شهوت‌های مخرب.

ور ضرورت هست، هم پرهیز به  
ور خوری، باری ضَمان آن بده  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۱

-ضَمان: تعهد کردن، به عهده گرفتن

حتی اگر فکر می‌کنی نیاز تو ضروری‌ست، باز هم بهتر است صبر و پرهیز کنی؛ چرا که ممکن است ذهنت  
تو را فریب دهد و این نیاز هم مجازی باشد. اگر با عجله و بدون صبر زندگی اجازه دهی ذهنت آنچه را که  
نشان می‌دهد به مرکزت بیاورد و به دام آن افتادی، باید عواقب آن را بپذیری و توانش را بدهی.

— «بیت هندسی»

هم ز خود سالک شده، واصل شده  
محفلی واکرده در دعوی گده  
—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۴۹

—دعوی: ادعا کردن، دعوت کردن

این مدعیان خودسرانه و به خیال خودشان براساس پول و قدرت، سالک و واصل شده‌اند اما حقیقتاً واصل نیستند. بدین ترتیب در عرصه ادعا محفلی باز کرده‌اند.

خانه داماد، پر آشوب و شر  
قوم دختر را نبوده زین خبر  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۵۰

وضعیت آنها شبیه خانه داماد پر سرو صداست، جارو می زنند، تمیز می کنند، تدارک عروسی می بینند و خیال می کنند که پنجاه درصد کار درست شده، اما از خانه دختر و عروس خبری نیست. [سر و صدای ما هم شبیه خانه داماد در من ذهنی بصورت سبب سازی ذهن است. خودمان را استاد و شیخ و واصل و سالک کرده ایم، دکان باز کرده و پیرو داریم. شور و شر راه انداخته ایم و ادعا می کنیم به خدا وصل شده ایم.]

صد نشان است از سرار و از چهار  
لیک بس کن، پرده زین در برمدار  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۵۷

-سرار: رازگویی و در گوشه حرف زدن، در اینجا منظور پنهان است.  
-چهار: آشکار، رو در رو دیدن

صد نشان بصورت پنهان و آشکار وجود دارد، اما تو بس کن، بیشتر از این سخن مگو و پرده را کنار زن؛  
[برای اینکه ممکن است به عده‌ای واقعاً بر بخورد. ولی مولانا حقیقت را می‌گوید که ما همه نقش دلقک را  
بازی می‌کنیم.]

زآن طرف آمد یکی پیغام؟ نی  
مرغی آمد این طرف زآن بام؟ نی  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۵۳

آیا از طرف خانه عروس هیچ پیغامی آمده؟ یعنی آیا تا به حال پیغام خداوند در فضای گشوده شده به شما  
رسیده است؟ نه نرسیده. آیا مرغ از بام خانه عروس به سوی شما آمده؟ نه. مسلّم است که نیامده.

پس وزیرش گفت: ای حق را ستن<sup>۹۹</sup>  
بشنو از بنده کمینه یک سخن  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۵۹

-ستن<sup>۹۹</sup>: ستون، تکیه گاه

وزیر که درواقع نماد عقل کل نظام کائنات است، به شاه می گوید: ای شاه، ای خدا که ستون راستی حق و عدالت هستی، از این بنده ناچیز یک سخنی بشنو.

دلّک از ده بهر کاری آمده‌ست  
رای او گشت و پشیمانش شده‌ست  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۶۰

-رای: نظر، رای گشتن یعنی عوض شدنِ نظر

این دلّک برای کاری آمده بود ولی آن را پنهان کرد، نظرش برگشت و پشیمان شد. [او آگاه بوده و می‌دانسته که باید به سمرقند، فضای یکتایی، برود اما رأیش برگشته و پشیمان شده است؛ پس باید او را تنبیه کنیم تا حقیقت را بگوید.]

پسته را یا جوز را تا نشکنی  
نی نماید دل، نه بدهد روغنی  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۶۳

-جوز: گردو  
زیرا مثلاً تا پسته و یا گردو را نشکنی، نه مغزش را نشان می دهد و نه روغنش درمی آید. [در ما انسان ها  
که بصورت دلک عمل می کنیم، یک روغنی وجود دارد که روغن ناب و صاف حضور است.]

نکته: مولانا می خواهد بگوید که اگر دلک بودن را ادامه دهیم، باید کتک بخوریم تا بشکنیم و این هشیاری  
حضور از ما آزاد شود. کما اینکه این راه را ما هم بطور فردی و هم بطور جمعی انتخاب کرده ایم. بطور  
فردی و جمعی کتک می خوریم و درد ایجاد می کنیم تا این دردها و کتک ها سبب شود که ما بشکنیم و  
جنس اصلی خود را آزاد کنیم.

مشنو این دفع وی و فرهنگ او  
درنگر در ارتعاش و رنگ او  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۶۴

ای شاه، این رفتار، حرف‌ها و مکر و نیرنگ دلک را مشنو. بین چگونه ارتعاش می‌کند و بدنش می‌لرزد و  
به رنگ و رویش نگاه کن.

نکته: عقل کُل که به وسیله شاه، خداوند، ایجاد شده یکدفعه ایجاب می‌کند و می‌گوید نگاه کن این رفتار  
دلکی من ذهنی درست نیست، ارتعاش و رنگ و رویش را بین. آن چیزی که از مرکز او در بیرون با «جَفَّ  
الْقَلَم» نوشته می‌شود، نشان می‌دهد که درونش چیست. ما باید درونش را بشکنیم و حضور را از او  
در بیاوریم.

گفت حق: سِماهُمُ فی وَجْهِهِمْ  
ز آن که غماز است سیما و منم  
- «چنان که حضرت حق فرموده است که باطن اشخاص از ظاهر و رخسارشان نمایان است، زیرا چهره اشخاص خبردهنده و آشکارکننده است.»  
- مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۶۵

- غماز: آشکارکننده راز درون، بسیار سخن چین  
- منم: سخن چین  
[وزیر به این آیه اشاره می کند که درون انسان ها در بیرونشان منعکس می شود.] چنانکه حضرت حق فرموده است که باطن اشخاص از ظاهر و رخسارشان نمایان است؛ زیرا چهره اشخاص، خبردهنده و آشکارکننده است.

(قرآن کریم، سورۃ الرحمن (۵۵)، آیه ۴۱)

– «يُعَرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ...»

«کافران را به نشان صورتشان می شناسند...»

(قرآن کریم، سورۃ فتح (۴۸)، آیه ۲۹)

– «...سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ...»

«...نشان شان اثر سجده ای است که بر چهره آن هاست...»

گفت دلک با فغان و با خروش  
صاحباً، در خون این مسکین مکوش  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۶۷

[دلک وقتی می بیند که وزیر می خواهد روی شاه اثر بگذارد و او ممکن است تنبیه شود،] با ناله، التماس و واکنش می گوید که ای وزیر، من آدم مسکین و بیچاره‌ای هستم، چرا می خواهی مرا به گشتن بدهی؟

نکته: سبب‌سازی ما از نظم کائنات عدول می کند. این نظم که به وسیله شاه ایجاد شده، ایجاب می کند که ما به عنوان دلک تنبیه شویم ولی آیا قبول داریم که باید تنبیه شویم یا ناله و شکایت و مقاومت می کنیم؟

بس گُمان و وَهْم آید در ضمیر  
 کآن نباشد حق و صادق، ای امیر  
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۶۸

ای فرمانروا، خیلی از گمان و وهْم‌ها که در فکر و سر ما می‌آید، ممکن است حق و درست نباشد. [یعنی دلقک می‌گوید این چیزی که تو درمورد من فکر می‌کنی اصلاً درست نیست ولی شاه به حرف وزیر، قوانینی که خودش ایجاد کرده، گوش می‌دهد.]

انَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ اسْتِ ای وزیر  
 نیست استم راست، خاصه بر فقیر  
 -«ای وزیر، پاره‌ای از گمان‌ها گناه محسوب می‌شود. ستم روا نیست به ویژه بر بینوایان.»  
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۶۹

[دلک به وزیر می‌گوید:] ای وزیر، پاره‌ای از گمان‌ها گناه محسوب می‌شود. ستم روا نیست به ویژه بر  
 بینوایانی مثل من. این وهمی که تو در سرت درمورد من داری، واقعاً درست نیست. [در حالتی که وزیر  
 وهم ندارد، وزیر نظم کائنات را می‌گوید. می‌گوید که اگر من ذهنی را ادامه دهی، تنبیه خواهی شد.  
 من ذهنی حول مرگ می‌تند و مخرب است. این‌ها قانون زندگی ست.]  
 (قرآن کریم، سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۲)

-«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ...»  
 «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از گمان فراوان پرهیزید. زیرا پاره‌ای از گمان‌ها در حد گناه است...»

شه نگیرد آن که می رنجاندش  
از چه گیرد آن که می خداندش؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۷۰

شاه کسی که او را می رنجاند نمی گیرد، حالا چرا می خواهی مرا تنبیه کنی در حالیکه دائماً تو را خندانده‌ام؟

گفت صاحب پیش شه جاگیر شد  
کاشف این مکر و این تزویر شد  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۷۱

صحبت‌های وزیر روی شاه اثر گذاشت و کشف کننده این مکر و تزویرِ دل‌ک‌ شد.

گفت: دلّک را سوی زندان بَرید  
چاپلوس و زَرَقِ او را کم خرید  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۷۲

-زَرَق: ریا

شاه گفت: ببرید دلّک را زندانی کنید و اصلاً به چاپلوسی و حقه بازی او اهمیت ندهید و هر چه گفت گوش نکنید. [کما این که ما در ذهن زندانی می‌شویم، بعنوان دلّک هر چه می‌گوییم گوش نخواهند کرد و تنبیه خواهیم شد.]

نکته: این سه بیت نشان می‌دهد که خداوند از ادارهٔ امور معذول نیست.

با تشکر:  
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها  
گوینده: لیلا مظاهری



خانم لیلا مظاہری



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۵ گنج حضور، بخش نهم

تو روا داری، روا باشد که حق  
همچو معزول آید از حکم سبق؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۶

-معزول: عزل شده  
ای انسان، آیا تو روا می داری و اصلاً انصاف است قوانینی را که زندگی بعنوان عقل کل ایجاد کرده، اجرا نکند و زیر پا بگذارد؟  
نکته: آیا این انصاف است که من ذهنی با سبب سازی دلک بازی اش را ادامه بدهد، تمام امکاناتی را که خداوند به او داده زیر پا له کند، درد و تشویش ایجاد کند و بعد هم به خداوند بگوید نمی توانم به فضای یکتایی بروم، نمی توانم به بی نهایت و ابدیت تو زنده شوم و خداوند او را همین طور به حال خود رها کند؟

که ز دست من برون رفته‌ست کار  
پیش من چندین میا، چندین مزار  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۷

که خداوند بگوید زمام امور از دست من خداوند در رفته، اینقدر پیش من نیا و زاری نکن. [در حالیکه زندگی همیشه به تو می‌گوید با فضاگشایی نزد من بیا، عقل من ذهنیات را دور بینداز و خرد مرا به کار بگیر تا شایسته شوی.]

بلکه معنی آن بود جَفَّ الْقَلَمُ  
نیست یکسان پیش من عدل و ستم  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۸

بلکه معنی «جَفَّ الْقَلَمُ» این است که پیش خداوند عدل و ستم یکی نیست. پیش او فضاکشایی و به کار بردن خرد زندگی با فضابندی و به کار بردن بی عقلی، سبب سازی و توهمات من ذهنی یکی نیست.

-«بیت هندسی»

حدیث

– «جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ.»  
«خشک شد قلم به آنچه سزاوار بودی.»

توضیح حدیث:

در این لحظه قلم زندگی بسته به این که فضاگشایی یا فضابندی می کنیم، حال و وضع ما را می نویسد و مرگب قلم خشک می شود به آن چیزی که ما در این لحظه شایسته هستیم. هر چه فضا را باز می کنیم شایسته تر می شویم و این لحظه بهتر نوشته می شود؛ در نتیجه انعکاس درونمان در بیرون بهتر می شود. هر چه منقبض تر می شویم، به ذهن می رویم، سبب سازی می کنیم و به زمان مجازی می افتیم، قلم بد می نویسد.

می‌زنیدش چون دُهل اشکم‌تهی  
تا دهل‌وار او دهدمان آگهی  
—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۷۳

او را ببرید و مانند دُهل‌ی که شکمش خالی‌ست بزنید تا صدایش درآید و لب به سخن گفتن باز کند. [طبل  
تو خالی نشان همین ذهن و من‌ذهنی‌ست که وقتی به حال خودش گذاشته می‌شود، ماندن و حرکت ما در  
ذهن ادامه پیدا می‌کند ولی وقتی درد باشد، این درد به ما فشار می‌آورد و ممکن است سبب شود که ما از  
کل اوضاع و احوال خود باخبر شویم.]

چون طُمأنینه ست صدق با فروغ  
دل نیارآمد به گفتار دروغ  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۷۶

-طُمأنینه: آرامش دل  
-صدق با فروغ: راستی روشن  
سبب آرامش دل، صدق و راستی روشن است؛ یعنی دل ما با صداقت و راستی آرامش می گیرد. بنابراین دروغین بودن و دروغ گفتن، دل ما را آرام نمی کند.

نکته: انسان دروغین که مرکزش جسم است، دائماً حرف های دروغ می زند؛ دروغ این نیست که واقعیتی را ناراست کنیم، همینکه مرکز انسان مصنوعی و از جنس جسم باشد، خودش دروغین است، چون برحسب «قضا و کُن فکان» زندگی نیست.

تا در او باشد زبانی می زند  
تا بدانش از دهان بیرون کند  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۷۸

[دروغ شبیه خس یا یک چیز نوک تیزی است که در دهان آدم می افتد.] تا زمانی که خس در دهان باشد، زبان می جنبد و در دهان می چرخد تا آن خار را از دهان بیرون بپندازد. [تا زمانی که من ذهنی در مرکز ماست، دروغ می گوئیم و جنسمان دروغین است. باید به نحوی آن را از مرکزمان بیرون کنیم.]

خاصه که در چشم افتد خس ز باد  
چشم افتد در نم و بند و گُشاد  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۷۹

مخصوصاً اگر باد خس را در چشم بیندازد. چشم اشک می کند و دائماً پلک باز و بسته می شود. [یعنی در چشم عدم ما خسی به نام من ذهنی افتاده، چشم ما خوب نمی بیند، مرتب باز و بسته شده و اشک می ریزد تا این خس را به نحوی از مرکز عدم ما بیرون کند.]

گفت دلّک: ای ملک، آهسته باش  
روی حلم و مغفرت را کم خراش  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۸۱

-حلم: فضاگشایی

دلّک گفت: «ای شاه، لطفاً آهسته باش و روی فضاگشایی و بخشش را خراشیده نکن، یعنی حلم و بخشش را نگه دار تا مرا ببخشی.» [بنابراین دلّک در این مرحله بخشش و فضاگشایی را یاد گرفته است.]

آن ادب که باشد از بهر خدا  
اندر آن مُسْتَعَجَلی نبود روا  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۸۳

-مُسْتَعَجَلی: شتاب کاری، تعجیل

ادب آن است که به خاطر خداوند و «قضا و کن فکان» او که زندگی ما را اداره می کند، در آن شتاب زندگی نباشد و با من ذهنی تعجیل نکنیم.

شهوت کاذب شتابد در طعام  
خوف فوت ذوق، هست آن خود سقام  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۸۶

-سقام: بیماری

شهوت کاذب که هوس من‌ذهنی و هوس همانیدگی‌هاست، با عجله و شتاب بسوی طعام و ارضای نیاز روان‌شناختی خود می‌رود. ترس من‌ذهنی از اینکه مبادا ذوق و میل و لذت آن چیز را با صبر و پرهیز از دست بدهد، نوعی بیماری‌ست. [بطور مثال کسی که گرسنگی‌اش کاذب است، می‌شتابد که طعام را بخورد، زیرا می‌ترسد اگر صبر کند، دیگر میلی نداشته باشد و ذوق آن از بین برود.]

اشتها صادق بود، تأخیر به  
تا گواریده شود آن بی گره  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۸۷

اگر اشتهای انسان صادق و حقیقی هم باشد، بهتر است تأخیر و تأمل کند تا مطمئن شود این اشتهای صادق است و با صبر و حوصله غذا بخورد تا بدون گره و مانع غذایش هضم شود. [دلک با این سخنان خودش متوجه شده که باید به جای عجله و شتاب به زمان قضا و کن فکان خداوند تن دردهد.]

چاره دفع بلا، نبود ستم  
چاره احسان باشد و عفو و کرم  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۹۰

چاره دفع آن بلا تهدید کردن، کتک زدن و ظلم و ستم نیست، بلکه چاره آن، احسان و بخشش و گرم است.

صَدَقَه نَبُود سوختن درویش را  
کور کردن چشمِ حلم‌اندیش را  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۹۲

-حلم‌اندیش: فضاگشا

صدقه این نیست که درویشی بینوا را بسوزانی و چشم انسان حلم‌اندیش یا فضاگشا را کور کنی. [معلوم می‌شود که دلقک در اثر صحبت با شاه، فضاگشایی، صدقه دادن و مهربانی با خود را یاد گرفته است.]

گفت شه: نیکوست خیر و موقعش  
لیک چون خیری کنی در موضعش  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۹۳

شاه گفت: خیر در موقعش نیکوست و باید انجام داد اما اگر هم خیری می‌کنی باید آن را در موقعیتش و  
در جای درست انجام دهی و به وضعیت و زمینه نگاه کنی.

موضع رُخ شه نهی، ویرانی است  
موضع شه اسپ هم نادانی است  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۹۴

مثلاً اگر در شطرنج به جای رُخ، شاه را بگذاری، این ویرانی است. اگر هم به جای شاه، اسپ را بگذاری  
این حماقت و نادانی است.

عدل چه بود؟ وضع اندر موضعش  
ظلم چه بود؟ وضع در ناموقعش  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۹۶

عدل چیست؟ قرار دادن هر چیز در جای صحیح و مناسب خودش و آنطور که زمینه ایجاب می کند. مثلاً انسان اگر بصورت دلک به سختی بیفتد این عین عدل است. ظلم چیست؟ قرار دادن هر چیز در جای نامناسب خودش ظلم است. مثلاً اینکه انسان با فضا‌بندی، سبب‌سازی و دلک بازی نتایج خوبی بگیرد.

نکته: اگر تو با فضا‌گشایی به نتیجه بدی برسی این ظلم است ولی اگر با فضا‌بندی و انقباض، بدنت را خراب کنی این عین عدل است. اگر هر روز انقباض داشته باشی، به بدنت صدقه ندهی، بدنت را ملاحظه نکنی و با خودت مهربان نباشی، انتظار نداشته باش بدنت سالم بماند.

خیر مطلق نیست زین ها هیچ چیز  
شر مطلق نیست زین ها هیچ نیز  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۹۸

هیچکدام از این ها خیر مطلق یا شر مطلق نیست. [بسته به نوع فکر و عمل انسان محصولاتی تولید می شود که آن محصولات هم جمعاً و هم فرداً با قانون زندگی مطابقت دارد.]

نفع و ضررِ هریکی از مَوضع است  
علم از این رو واجب است و نافع است  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۹۹

سود و ضرر هر یک از این امور در جای خود درست است. برای همین علمی که از فضاگشایی حاصل می‌شود، واقعاً واجب و سودمند است.

ای بسا ز جری که بر مسکین رود  
در ثواب از نان و حلوا به بود  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۰۰

ای بسا که درد و زجری که بر یک مسکین وارد می شود اما ثواب آن برایش از هر نان و حلوای شیرینی  
بهتر باشد.

سیلی ای در وقت، بر مسکین بزن  
که رهاند آتش از گردن زدن  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۰۲

اگر سیلی ای را در وقتش به مسکین بزنی می تواند او را از گردن زدن رها کند. [بعبارتی تنبیه به موقع خداوند می تواند برای ما خوب باشد، چون اگر این تنبیه نباشد، ممکن است من ذهنی را جلوتر ببریم و سبب ضررهای بزرگ تری به خودمان و دیگران بشویم.]

با تشکر:  
کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها  
گوینده: لیلا مظاهری



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)